

اسماعیل کاداره

مرثیه بر کوزوو

برگردان بابک مظلومی

نشر گوشه

۱۳۹۵

فهرست

۷	نبرد باستانی
۳۳	بانوی بزرگ
۷۱	نیایش شاهانه

پیش از این شایعه‌ی صلح هرگز از پی شایعه‌ی جنگ قریب‌الوقوع نیامده بود. درست برعکس: پس از امید به صلح، ناگهان اعلان جنگ می‌شد؛ امری متداول در شبه‌جزیره‌ی بزرگ.

روزگاری شبه‌جزیره به‌واقع بزرگ به نظر می‌رسید و برای همه جا داشت: برای زبان‌ها و ادیان گوناگون، برای چندین ملت، مملکت، کشور سلطنتی و امیرنشین. حتی برای سه امپراتوری که از آن میان دو امپراتوری صربستان و بلغارستان اکنون ویرانه‌هایی بیش نبود. در نتیجه، سومین امپراتوری، امپراتوری بیزانس، خود را، به بهای روسیاهی خویش و تمام مسیحیت، باج‌گزار امپراتوری عثمانی اعلام کرد. اما روزگار دگرگون شد و با آن اندیشه‌های مردمان آن خطه. شبه‌جزیره دیگر یکسره تنگ و تاریک می‌نمود. بذر این حس تنگنا را بیشتر یادبودهای باستانی مردم می‌کاشت تا سرزمین‌ها و زبان‌هایشان که پهلو به پهلو ی یکدیگر می‌ساییدند. مردم، در انزوای خود، کابوس در سر می‌پروراندند تا آن‌که روزی دیگر یارای تاب آوردنش را نداشتند.

این امر معمولاً در بهار رخ می‌داد که همراه زمزمه‌های جنگ یا صلح، حس بغرنج تنش در هوا موج می‌زد. به‌واقع، نه پیش‌بینی‌های خوب نه پیش‌بینی‌های بد هرگز در مناطق پست فروکش نکرد، به‌ویژه در شهرها. اما هنگامی که این پیش‌بینی‌ها با تشویش مردمان کوهستان درهم می‌آمیخت، به سیلابی بدل می‌شد. این امر در بهار رخ می‌داد، درست پس از نخستین نشانه‌های آب شدن برف. توضیح قضیه ساده بود: پیش‌بینی‌های شهرنشینان بر پایه‌ی اطلاعات و شایعاتی بود که سوداگران دوره‌گرد،

سورچی‌های صاحب‌منصبان، جاسوسان، مصروعان، روسپیان بندر و نرخ‌تسعیر دوکات^۱ و نیز در بانک‌های دورس^۱ بر سر زبان‌ها می‌انداختند. به هر تقدیر، این منابع اطلاعاتی هرچه هم موثق بود، بُعد دیگری برای صحنه گذاشتن بر چنین شایعاتی ضرورت داشت، بعدی مرموز و نامحسوس، و به عبارت دیگر، غیرعقلایی. این بعد را مردمان کوهستان به وجود آوردند.

برای مردمان کوهستان، همه‌چیز، از قلل نفرین‌شده‌ی آلبانی و مونته‌نگرو تا کوه باستانی المپ و سلسله‌جبال کارپات به برف پیوند خورده بود. همان‌گونه که شهرنشینان دنیایی اساساً مسطح را تجسم می‌کردند، مردمان مرغزارهای کوهستان اشتباهی باژگونه را مرتکب می‌شدند؛ آنها به برتری کوهستان باور داشتند. پس اگر کسی رسماً سوگند می‌خورد که با چشمان خویش سپاهی آماده‌ی کارزار دیده است، مردمان کوهستان برف را می‌نگریستند و به نشانه‌ی نفی سر تکان می‌دادند. تا زمانی که برف گرمی آن بالا بود، هیچ سپاهی در حرکت نبود و هیچ نبردی در شرف وقوع.

در بهار، این باور متزلزل می‌شد و با آب شدن برف، اندیشه‌ها دیگرگون. در بهار ۱۳۸۹ چنین واقعه‌ای رخ داد هنگامی که بلافاصله پس از خبرهای برقراری صلحی بسیار ویژه، این خبر همه‌جا پیچید که جنگی درمی‌گیرد، جنگی، به واقع، بسیار ویژه.

۱. دومین شهر بزرگ آلبانی. م